

۱۱

برنامۀ مستطیر

انسان بی نهایت...

Borna.montazer.ir

چه کار کنیم که

آدم

تعداد لمون
به هم

نفخوره؟

متعادل

کیه؟



■ آدم متعادل کیہ؟

چه کار کنیم کہ تعادلون به هم نخوره؟



■ تعادل ما به چی بستگی داره؛ آدم متعادل به چه کسی گفته میشه؟

ببینم شما دوست دارین تو خونه‌ای زندگی کنین کہ تعادل نداره؟
اصلاً تعادل یعنی چی؟

تعادل یکی از اون مفاهیمیه کہ حتی اگه کلمه‌اش رو بلد نباشیم
از همون بچگی خودش رو کامل می‌شناسیم و تجربه کردیم!

اصلاً یکی از بزرگ‌ترین تلاش‌ها و موفقیت‌های ما
مال زمانیه کہ قانون تعادل رو کشف می‌کنیم

و نتیجه‌ی این کشف بزرگ هم به کسب توانایی راه رفتن ختم میشه!

■ جالب اینجاست که!

بخش انسانی وجود ما هم فقط وقتی می‌تونه رشد کردن رو شروع کنه
که اول از همه قانون تعادل رو توی نفس بفهمه
و بتونه اجراش کنه

اگه این قانون رو یاد بگیریم
هیچ وقت تعادل نداریم و درست شبیه ساختمونی هستیم
که هیچ کسی توش احساس امنیت نداره و مدام به یه طرف می‌خوره

حالا سوال اینه که چه جوری میتونیم با یاد گرفتن این قانون
خودمون رو از شر انتخاب‌های اشتباه و استرس و اضطراب راحت کنیم؟

■ تعادلت رو حفظ کن! مطور ویدی



QR کد را اسکن کنید.



■ دقت کردین چیزی که تعادل نداره چقدر زود توجه‌مون رو به
خودش جلب می‌کنه؟

■ مثلاً به تابلویی که روی دیوار میزون نیست؛ یا به ساختمونی که مثل برج پیزا به به طرف خم شده؛ یا حتی بچه‌ای که تازه راه رفتن رو یاد گرفته و هر لحظه ممکنه بیفته؛ جالبه که ما به تعادل هر چیزی حساسیم الا خودمون! یعنی اصلاً حواسمون نیست که به آدم متعادل هستیم یا نه؟

اینکه تا حالا این همه راجع به کمالات و بخش‌های مختلف وجودمون و زوج‌هایی که دارن با هم صحبت کردیم، به دلیل بیشتر نداشته، که اونم میشه رسیدن به تعریف آدم متعادل! یعنی انقدری که رسیدن به تعادل واسه ما مهمه، واسه ی برج پیزا که الان تقریباً ۸۵۰ ساله که منتظره به تعادل برسه، مهم نیست! می‌دونین چرا؟

آخه آدم بودن و نبودن ما به همین تعادلمون بستگی داره. یعنی اگه به تعادل نرسیم، نه تنها کل زندگی‌مون رو به باد میدیم، که دیگه اسم انسان هم بهمون تعلق نمی‌گیره؛ البته با این چیزایی که تا حالا یاد گرفتیم، فهمیدن تعادل اونقدرها هم سخت نیست! کافیه دستمون رو طوری نگه داریم که شصتمون بالا باشه و چهارتا انگشت دیگه زیرش بیان؛ حالا اگه ما فرض کنیم که شصتمون همون فوق عقلمونه و چهارتا انگشت دیگه هم چهارتا بُعد دیگه‌ی وجودمون، کار درست میشه؛ یعنی حداقل می‌فهمیم که اولویت‌هامون رو چه‌جوری باید بچینیم تا بشیم به آدم متعادل!

البته اینم بگم که قسمت سختش تو برقراری این تعادله. مخصوصاً تو دوره‌ی نوجوانی که هر روز یا هر چند ساعت به بار مودمون عوض میشه و میل‌ها و خواسته‌هامون مرتب در حال تغییره، اما اگه بدونیم که کلاً شادی و آرامش دائمی‌مون به برقراری این تعادل وصله، بی‌بروبرگرد و اسش تلاش می‌کنیم.

■ حالا اگه فکر می‌کنین این حرف‌هایی که الآن داریم می‌زنیم، خیلی عجیب غریبن و ازشون سر در نمی‌یارین، بهتره برگردین و کلاً چیزهایی که تا حالا گفتیم رو از اول بخونین.

دوست‌های من

رئیس ذهن توکیه؟
رئیس ذهن امید به نظرت کیه؟

QR کد را اسکن کنید.



اینجا رئیس کیه؟

■ بذارین خیالتون رو راحت کنم، اگه این چینش به هم بخوره و فوق عقل ما نشه فرماندهی وجودمون، ما هم از تعریف یه آدم متعادل درمیایم؛ چون اگه فوق عقلمون هر روز جاشو با یکی از بُعدها عوض کنه و اصلاً ثباتی توی فرماندهیش نداشته باشه، یا حتی اگه کسی اونو به رسمیت نشناسه، سنگ روی سنگ بند نمیشه! آخه اون جوری با هر تلنگری تو زندگی‌مون، بخش‌های پایینی‌مون میان بالا و قد علم می‌کنن! ما هم از خدا خواسته، کمال‌های جذاب بخش جمادی، گیاهی، حیوانی و عقلی‌مون رو به اولویت‌ها و زوج بخش انسانی‌مون ترجیح میدیم و خودمون رو بیچاره می‌کنیم. بعدش هم چون بخش انسانی‌مون به زوجش نرسیده، آرامشمون ازمون گرفته میشه و به ترس و غم و استرس می‌افتیم. درست مثل حال یه بچه که با اینکه خیلی گرسنه‌ست، بهش غذا ندن!

■ البته به وقت اشتباه نشه، ما اصلاً منظورمون این نیست که

نیازها و اولویت‌های بخش‌های دیگه‌ی وجودمون مهم نیستند. آخه می‌دونین بعضیا هم هستن که از اونور پشت بوم می‌افتند؛ مثلاً ازدواج نمی‌کنن تا تمرکزشون از انسان شدن نیفته، یا دنبال فراهم کردن شرایط بهتر واسه خانواده‌شون نمی‌رن تا به درجه‌های بالاتری از آدمیت برسن. در صورتی که مهم دونستن و به رسمیت شناختن فوق عقل به معنی نادیده گرفتن نیازهای بقیه‌ی بخش‌های وجودمون نیست، اما همه‌ی بخش‌های وجودمون باید بدونن که کی رئیس و خودشون رو باید با کی هماهنگ کنن! چون ما هر قدر هم که تو کمالات بُعدهای دیگه وجودمون خوب و موفق عمل کنیم تا زمانی که فوق عقل رو روی تخت پادشاهی وجودمون ننشونده باشیم، آدم متعادل یا اصلاً بهتره بگیم آدم نیستیم! یعنی شاید به گیاه خوب یا حیوان خیلی خوبی باشیم ولی هرچی هست، انسان نیستیم، چون اصلاً به بخش انسانی‌مون بها ندادیم!

واسه همین هم باید کلاً مراقب علاقه‌ها و طرز چیدن اولویت‌هامون باشیم؛ اگه بخوایم خیلی علمی و فیلسوفانه حرف بزنیم، میشه اینکه باید نظام محبتی‌مون رو درست بچینیم؛ یعنی بدونیم اولویت اول قلبمون چی باید باشه و به هر چیزی چقدر باید بها بدیم! مثلاً رشته‌مون رو جوری انتخاب نکنیم که باعث بشه از بخش انسانیمون و زوجش یعنی خدا و بی‌نهایت غافل بشیم. یا جوری دنبال تیپ و قیافه و لباس نریم که کلاً بخش گیاهی‌مون بیاد بشینه رو صندلی ریاست وجود ما!

■ ماشین که مارو از مبداء به مقصد می‌رسونه!

روح یا همون بخش انسانی و فوق عقل ما ماده نیست و از جنس بی‌نهایتیه؛ پس ما به یه ابزاری احتیاج داریم که بین روحمون با این دنیای مادی ارتباط برقرار کنه؛ یعنی بیاد نقش واسطه رو بازی کنه.

روح یا همون بخش انسانی و فوق عقل ما ماده نیست و از جنس بی‌نهایت؛ پس ما به یه ابزاری احتیاج داریم که بین روحمون با این دنیای مادی ارتباط برقرار کنه؛ یعنی بیاد نقش واسطه رو بازی کنه. درست مثل ماشینی که واسطه میشه تا ما رو از یه جایی به یه جای دیگه ببره. اون ابزار، همین جسم ماست که باید باهاش مسیر رسیدن به کمال رو طی کنیم و تا خود بی‌نهایت بریم. خب طبیعیه که یه جسم ضعیف اصلاً نمیتونه ماشین خوبی واسه رسیدن ما به مقصد باشه. به خاطر همین هم رسیدگی به نیازهای بخش طبیعی‌مون که میشه همون نیازهای جمادی، گیاهی، حیوانی و حتی عقلی ما، خیلی مهمه. یعنی یه جورایی بدون اونا اصلاً نمیشه به هدفمون برسیم. تازه تو دین هم کلی ثواب واسه رسیدگی بهشون گفته شده!

این هم طبیعیه که ما واسه مسافرت یه ماشین آخرین سیستم و فول امکانات رو به یه ماشین معمولی یا درب و داغون ترجیح بدیم، اما مشکل از اونجایی شروع میشه که به جای اینکه به مقصدمون و نیازهایش فکر کنیم، حواسمون پرت خود ماشینی بشه که قراره ما رو به مقصد برسونه. پس باید حواسمون رو شش دنگ جمع کنیم تا یه وقت زرق و برق ماشینمون رو به نیازهای رئیس‌مون که همون فوق عقل ماست، ترجیح ندیم!

چرا ما با هر مشکل کوچیکی از هم می‌پاشیم میشه اینکه:

اصلاً چرا بگم، برو تو ویدئوی کهکشان درون ببین:



QR کد را اسکن کنید.



■ پس حقیقت وجود ما همون بخش انسانی یا فرمانده وجودمونه که

بهش قلب، روح یا فوق عقل هم می‌گیم. بقیه‌ی بَعدِها هم حکم ماشینی رو دارند که ما رو به بی‌نهایت که زوج واقعی این بخشه می‌رسونن؛ ولی بعضی وقت‌ها اندازه‌ی غذاهایی که ما واسه‌ی این چهارتا بخش جمادی، گیاهی، حیوانی و عقلی مون آماده می‌کنیم زیاده. انقدری که نه تنها بهشون لطفی نمی‌کنیم، بلکه فقط باعث چاقی و تنبلی شون میشیم. تا جایی که جلوی رئیسشون قد علم می‌کنن و مثل اسبی میشن که دیگه حاضر به سواری دادن به صاحبش نیست!

این جووری میشه که حاضریم صدتا کار جورواجور بکنیم، اما وقتی نوبت نماز خوندنمون میشه، انگار می‌خوایم یه وزنه‌ی ۱۰۰ کیلویی بزنیم. حاضریم نیم ساعت تو رستوران منتظر غذایی که سفارش دادیم، بشینیم اما تا نوبت خدا و حرم و فوق عقلمون میشه وقت نداریم و یاد هزارتا کار نکرده‌مون می‌افتیم.

■ کی میشه گفت که به تعادل رسیدیم

■ حالا یه سؤال، تا حالا بعضی از عالم‌های دینی یا آدم خوب‌های باحال رو دیدین که با وجود کلی مشکل و بیماری و حتی توهین و...

کلاً تو آرامشن و اصلاً غم و استرسی ندارن؟ شده از خودتون بپرسین چه جووری همچین چیزی ممکنه؟ چرا زندگی ما با یه نسیم کن فیکون میشه، اما آرامش بعضی‌ها با طوفان و سونامی هم تگون نمی‌خوره؟!

■ حالا هر چی که این کار رو بهتر انجام بدیم،

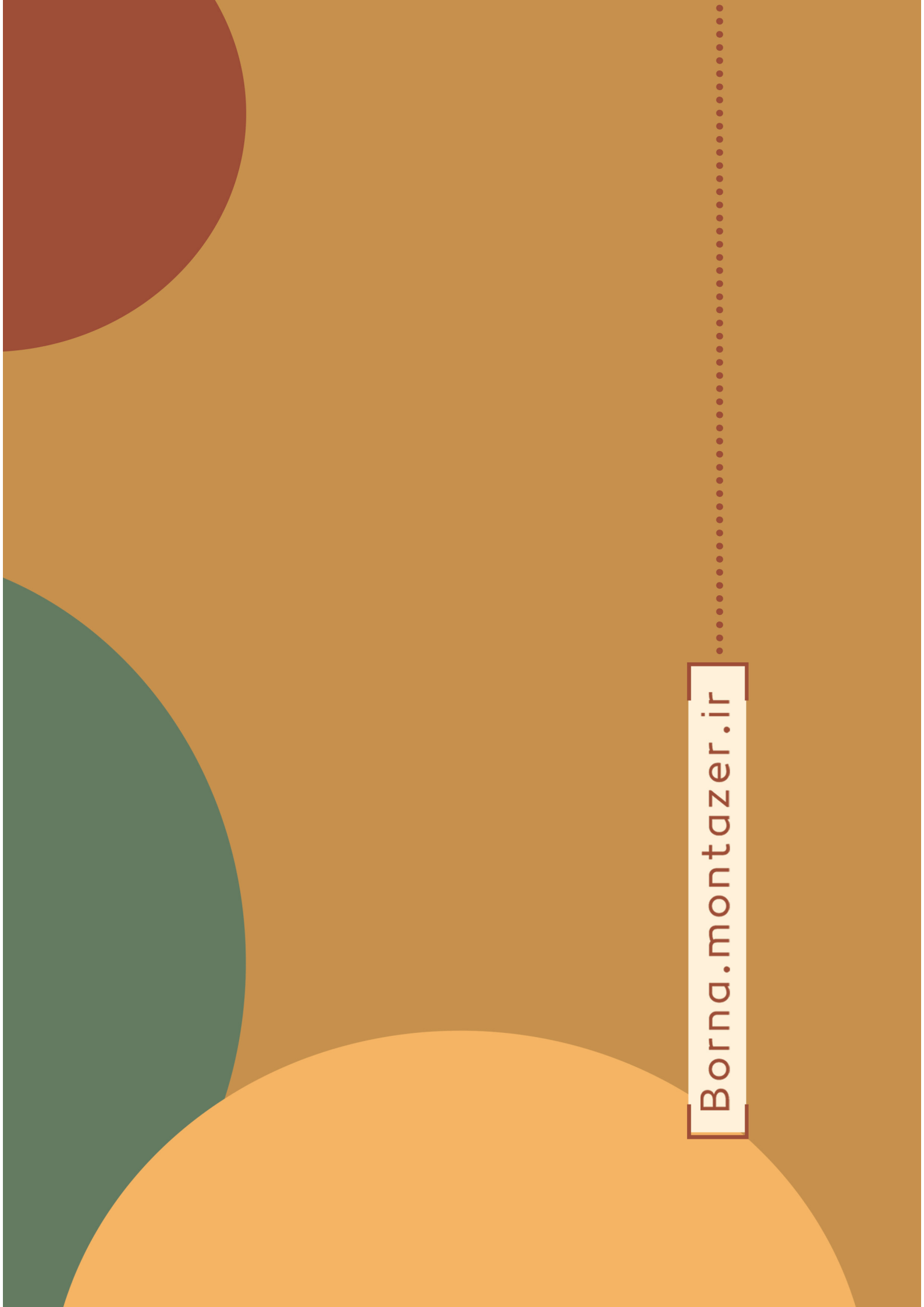
به اون هدفی که واسش خلق شدیم هم نزدیکتر میشیم.

منتها چون خیلی وقتا آدرس رو اشتباه میریم، جاهای دیگه دنبال کمال می‌گردیم و میزنیم به جاده خاکی! می‌ریم خودمون رو می‌کشیم که خوشگل‌ترین باشیم! یا کلی خسارت به بار میاریم که بگیم از همه قوی‌تریم یا دلمون می‌خواد همه‌ی ثروت دنیا رو داشته باشیم و اگه یه جعبه پر از جواهر بهمون بدن، می‌گیم کاشکی دوتا بود و... در صورتی که اینا همش بهانه ست، یه بهانه برای بی‌نهایت شدن و رسیدن به بی‌نهایت! چون ما از بی‌نهایتیم، دلمون هم می‌خواد بی‌نهایت بشیم! البته اینم بگم که همه‌ی پتانسیل‌های بی‌نهایت شدن رو هم داریم، فقط باید بگیم چشم و بریم زیر نظر مربی‌مون تا شبیه خودش بشیم! مثل خودش نامحدود و بی‌نهایت!

و یادمون نمیره که برای این اتفاق باید خیلی خیلی حواسمون رو جمع کنیم و از یاد گرفتن غافل نشیم! چون چیزایی که یاد می‌گیریم به وقتش مثل چراغ راهمون رو روشن میکنن!



Qr کد را اسکن کنید.



Borna.montazer.ir

